

به نمونه معرفت و آزادگی:
دکتر محمدعلی موحد

خاتم و نقش پیدا و پنهان آن در بیتی از حافظ

محمودعابدی
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

در پژوهش‌های ادبی، جست و جو درباره‌ی شناسنامه و هویت هر کلمه‌ای، خود به خود مفید است، اما در فهم درست متون ادبی، علاوه بر آن، بررسی ساحات معنایی کلمات، هم کاری مفید و هم لازم است؛ به خصوص که شناسایی پیوست‌های جانبی کلمات، خواننده را به حال و هوای اصلی شعر و مفهوم دقیق و درست آن هدایت می‌کند. مطالعه‌ی ابعاد معنایی «خاتم» در شعر فارسی و فرهنگ شعری حافظ می‌تواند نمونه‌ای از آن کار باشد.

«خاتم»^۱ در کتب لغت عربی، در معنی «ما یُخْتَمُ به»^۲ است، یعنی «چیزی که [امر/ امور] به آن ختم می‌شود»، و معادل فارسی آن مُهر است؛ اما در نظم و نثر فارسی، به سبب تغییرات شکلی مُهر، با چند معنی به کار رفته است. برای رسیدن به منشور معانی آن در زبان حافظ، با توضیحاتی آنها را مرور می‌کنیم.

الف) خاتم: مُهر

نخستین معنی و معنی حقیقی خاتم، «مُهر»^۳ است، یعنی همان ابزار فلزی، سنگی و مانند آنها که نام و عنوان کسی یا نقشی را وارونه، بر آن حک می‌کنند؛ و چون بر روی آن مرکب بمالند و روی کاغذ فشار دهند، آن نام یا نقش بر کاغذ ثبت می‌شود.

مهر و سابقه وجود آن به تاریخ شکل گرفتن حکومت برمی‌گردد و ظاهراً

نخستین بار به عنوان ابزاری از لوازم دستگاه پادشاهی پدید آمده است، از این رو بعضی ابداع و ساخت آن را به سلیمان نبی (ع)، پادشاه بنی اسرائیل، یا جمشید، پادشاه اساطیری ایران، نسبت داده‌اند^۴ (ثمار القلوب، ص ۱۷۵؛ نوروزنامه، ص ۳۵)، و البته از این خبر به محدوده تاریخی مشخصی نمی‌توان رسید، اما در آثار تاریخی شواهد متقنی هست که وجود نوعی مهر را به سال‌ها پیش از میلاد می‌برد (نک: مهرها، وسائل شناسائی روزگار کهن، ص ۵۰-۴۵).

امروز از انواع مهر و چگونگی کاربرد، و دلالت و اهمیّت آن، در قرون اولیه پس از اسلام، آگاهی‌هایی داریم. به گفته مؤلف نوروزنامه (ص ۳۵) «نامه بزرگان بی مهر از ضعفی رای و سست‌عزمی» بود و «خزانه بی مهر از خوارکاری و غافلگی» حکایت می‌کرد. در آن روزها زدن مهر بر نامه و نوشته، در آیین مکاتبات و ارسال احکام و فرمان‌های پادشاهان و بزرگان، رعایت ادب کار محسوب می‌شد^۵ و هم البته نشانه تأیید مفاد نامه و شخصی بودن آن بود (همان، ص ۳۶). به علاوه هرچند، گاهی، در بعضی از نوشته‌ها (قرادادها، پیمان‌نامه‌ها) بر ذیل مکتوب مهر می‌زدند^۶، غالباً، جای مهر، «موضع پیوند» (آیین دبیری، ص ۱۹۵)، یعنی محل بستن نامه بود و روی بندی که اوراق و طومار نامه‌ها یا بسته امانات را می‌پیوست (نک: مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۷). از عبارت نوروزنامه (ص ۵۷): «پس نامه را فرمود تا نخست سخت بپیچند، پس مهر زدند» و از گزارش عنصرالمعالی در قابوسنامه (ص ۲۰۹) که «رسول بیامد و نامه‌ای قریب یک دسته کاغذ منصوروی پیوسته و به هم پیچیده و مهر کرده، پیش سلطان محمود بنهاد»، نیز همین معنی برمی‌آید؛ چنان‌که از «مهر سر نامه» در این بیت سعدی (کلیات/۴۴۱):

مهر از سر نامه برگرفتم گوئی که سر گلابدان است^۷

در شعر حافظ، «مهر و نشانه/ نشان» مخصوص «خزانه» و «حقّه»، و

«شکستن مهر» به همین کاربردهای مهر اشاره دارد:

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی در خزانه به مهر تو و نشانه^۸ توسست
گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود
بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا که به افسوس و جفا مهر وفا نشکستیم
(دیوان، ص ۱۱۳، ۲۰۸ و ۲۶۲)

خاتم و مهر، علاوه بر این رابطه معنایی، با نگاه به اصل لغت و نوع کاربرد،

با موم و عسل نیز پیوندی چند سویه دارند:

۱. «خَتَم»، مصدر خاتم، در اصل عربی خود، به معنی «پرکردن کندو از عسل» نیز هست، و چون گفته شود: «خَتَمَ النَّحْلُ»، مراد آن است که زنبور «کندوی خود را از عسل پر کرد»، یا «درون کندو را موم اندود کرد» (نک: المعجم الوسيط، منتهی الارب).

۲. در گذشته «مهر و موم کردن»، در ارسال مراسلات و امانات، کاری متداول بود، بر بند نامه (طومار) موم سوخته (ذوب شده) می ریختند و بر آن مهر می زدند تا سلامت نقش بر موم، «سر به مهر بودن» آن را تأیید کند. بنابراین، میان «مهر» و «موم» در زبان ادبی ملازمت و مناسبتی خاص بود، و وقتی شاعری مانند خاقانی می گفت:

منم آن موم که چون سوختم از فرقت شهد وصلت مهر سلیمان به خراسان یابم
(دیوان، ص ۲۹۶)

در این شکایت از حال خود و اظهار اشتیاق به دیدار خراسان، به رابطه «موم و مهر» و اعتبار «موم با مهر» نیز اشاره می کرد.

۳. در بستن و زدن نقش بر روی خاتم (مهر، نگین)، بدین صورت عمل می شد که آن را با موم در جایی مستقر می کردند و آنگاه با میل های مخصوص مهرکنی، نقش دلخواه خود را بر آن حک و نقر می کردند (نک: بررسی شیوه های حکاکی، ص ۶۵).

ب) خاتم: نگین

نگین، سنگ تراش خورده ای است که بر روی انگشتر و در نگین دان^۹ نصب می کنند، و چون گاهی نقش مخصوص به مهر را بر آن حک می کردند و نگین در عمل کار مهر (خاتم) را انجام می داد، با این علاقه، «خاتم» معنی نگین می یافت، چنان که در این ابیات می بینیم:

خاتون خوب صورت پاکیزه روی را نقش و نگار و خاتم فیروزه گو مباحش
(سعدی، گلستان، ص ۱۰۲)

دهان تنگ شیرینت مگر مهر سلیمان است که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد
(حافظ، خانلری، ص ۳۵۰)

و با توضیحاتی که پس از این می آید، خواهیم دید که پیوند خاتم و نگین، چگونه آن را با موم می پیوندد و حوزه تداعی را برای زبان ادبی می گسترد.

نگین، در گذشته، مانند امروز، معمولاً از جنس یاقوت، فیروزه، عقیق، زمرد و لعل؛ یعنی از سنگ های قیمتی و خوش رنگ بود و هر رنگ آن، از نظر

خواهندگان و دارندگان، خاصیتی و اهمیتی داشت، و نکته قابل توجه آن که برای حفظ و ثبات نگین در نگین‌دان، معمولاً، از ماده نگهدارنده و چسبنده‌ای مانند قیر و موم^{۱۰} استفاده می‌شد و از این رو نگین (خاتم) با قیر و از آن مهم‌تر با موم پیوند می‌یافت: سعدی در قصیده معروف خود، در زوال ملک مستعصم، آخرین خلیفه عباسی (مقتول: ۶۵۶ ق) می‌گوید:

بعد از این آسایش از گیتی نباید چشم داشت

قیر در انگشتی ماند چو برخیزد نگین
(سعدی، کلیات، ص ۷۶۴)

و سیف فرغانی (م: ۷۴۹ ق) می‌گوید:

دلت که هست به تنگی چو حلقه خاتم
در او محبت دنیاست چون نگین در قیر
(سیف فرغانی، دیوان، ص ۱۲۱)

و بنا بر گفته امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵ ق)، موم در میان خاتم و گاهی در خاتم لعل، انگین است:

زلف سیه تو مشک چین است	بالای تو سرو راستین است
لعل تو نگین خاتم حسن	و آن خط تو نقش آن نگین است
گر موم بود میان خاتم	در خاتم لعلت انگین است ^{۱۱}

(امیر خسرو، دیوان، ج ۱، ص ۳۴۲)

اما «نقش خاتم» که در کتب تاریخی و در معرفی اختصاصات خلفا، پادشاهان، و بزرگان از آن یاد کرده‌اند^{۱۲}، نام، لقب و کلمات مورد علاقه آنان بود که بر «مهر» و گاهی بر «نگین» انگشتر حک می‌کردند و گوناگونی این نقش (سجع مهر)، نوع کاربرد و مفهوم و دلالت آن را متفاوت می‌کرد^{۱۳}. به عنوان مثال، گاهی انگشتری که بر نگین آن نام پادشاه بود انگشتر خاص پادشاهی^{۱۴} بود و با خود داشتن آن بر نیابت پادشاه دلالت می‌کرد. در تاریخ بیهقی (ص ۵۰۳) آمده است:

[سلطان مسعود] انگشتری‌ای نام سلطان بر وی نیشته به بوسهل [حمدوی] داد و گفت: این انگشتری مملکت عراق است و به دست تو دادیم و خلیفت مایی در آن دیار.

و نوعی از آن و احتمالاً با نقشی و نشانه‌ای خاص، «انگشتری زنهار» (خاتم الامان) بود که مایه امنیت جان دارنده خود می‌شد، و حافظ آن را از لعل (لب،

لب و دهان) مخاطب خود می‌خواست:

از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
(دیوان، ص ۱۸۲)

و گاهی اتفاق می‌افتاد که نام کسی / عزیزی را بر نگین انگشت خود نقش کنند. در یکی از غزل‌های سعدی (کلیات، ص ۶۱۷) از دلبستگی صمیمانه شاعر به معشوق چنین یاد می‌شود:

جان و خاطر با تو دارم روز و شب
نقش بر دل نام بر انگشتی
«نقش خاتم = نقش نگین» گاهی نیز تصویر کسی بود. در گزارش عبدالحیّ گردیزی، از احوال خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، چنین آمده است:
اندر خزینه او، خریطه‌ای [متن: خریط] یافتند و اندر آن خریطه نه تا انگشتی بود که خاصه او بود، و از بهر مهر کردن داشتی. نخستین انگشتی، نگین او [یا قوت]^{۱۵} سرخ بود و نقش او [متن: و] صورت ملک و گرداگرد او کتابه [ای]، صفت ملک نوشته، و بدین انگشتی منشورها و سجل‌ها مهر کردی. دو دیگر انگشتین، نگین او عقیق بود... (زین الاخبار، ص ۴۷).

مجموعه آنچه درباره «خاتم = نگین» گفتیم، به گونه‌های مختلف در شعر گویندگان بزرگ انعکاس یافته است، به عنوان نمونه:

خاقانی با اشاره به نقش خاص مهر بر نگین انگشت، و جمع آمدن مهر و نگین در یک جا بعضی از اطلاعات پیش گفته را چنین طرح می‌کند (تحفه العراقین، ص ۴۵):

جایی که نگین هنر نماید	هم جلوه‌گری چو موم باید
کان نقش کژی که در نگین است	خواننده ز موم راست‌بین است
بر حقه ^{۱۶} که لعل در میان است	اندرک مومیش پاسبان است

و حافظ با توجه به نقش تصویر کسی / معشوق بر صفحه نگین و تلمیحی ظریف به خاصیت خارق عادت «خاتم جمشید / خاتم سلیمان» (رک: دنباله مقاله)، مخاطب / معشوق را، در داشتن «آثار همایون»، به «خاتم جمشید» تشبیه می‌کند^{۱۷} و آرزو می‌کند که عکس آن «خاتم جمشید / خاتم سلیمان» بر «لعل نگین» شاعر بیفتد و او را کامروا کند:

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود

پیش پایی به چراغ تو بینم چه شود

یا رب اندر کنف سایه آن سرو بلند
گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود
آخر ای خاتم جمشید همایون آثار
گر فتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود^{۱۸}
(دیوان، خانلری، ص ۴۶۰)

ج) خاتم: انگشتر

معنی دیگر خاتم در متون فارسی، انگشتر (انگشتری) است؛ یعنی حلقه‌ای از طلا و نقره، یا فلز دیگر که در انگشت می‌کنند و نگین بر روی آن قرار می‌گیرد. خاقانی در ضمن یکی از قصاید خود گفته است (دیوان، ص ۲۷۸):
مر خاتم را چه نقص اگر هست انگشت کهین^{۱۹} محل خاتم
و هم او در یکی از نامه‌های خود و در جواب بزرگی می‌نویسد (منشآت، ص ۱۶۶):

کهنتر (خاقانی) ندانست که آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد، تا [متن]:
یا^{۲۰} بر ملک دست راست سپارد، یا خاتم سلیمان پندارد، تا [متن]: یا] بر ملک
دست چپ گمارد^{۲۱}.

و در گزارش‌گونه سعدی از ایام طفولیت خود آمده است (بوستان، ص ۱۸۹):

ز عهد پدر یادم آید همی که باران رحمت بر او هر دمی
که در طفلیم لوح و دفتر خرید ز بهرم یکی خاتم زر خرید
به در کرد ناگه یکی مشتری به خرمایی از دستم انگشتری

و در این عبارت گلستان (ص ۱۸۹) نیز، «خاتم» به معنی انگشتری است:

بزرگی را پرسیدند: «با چندین فضیلت که دست راست راست، خاتم در انگشت چپ چرا کنند؟» گفت: ندانی که اهل فضیلت همیشه محروم باشند؟»

خاتم سلیمانی و دعای شبخیزان

پیش از پرداختن به آن بیت حافظ، نکته دیگری نیز قابل یادآوری است و آن این که خاتم با چنین پیوستگی با یاقوت و عقیق و لعل، با صورتی دایره‌وار و نقش ارجمند، یادآور شیرینی و عسل و به گفته نویسنده نوروزنامه، با این «عزیزی و شیرینی دیدار^{۲۲}» طبیعی است که مشبه به مناسبتی برای دهان معشوق باشد^{۲۳}، به خصوص که نقش ناپیدایی مانند «سخن»، سخنی که از دهان درمی‌آید،

نیز برای آن قابل تصوّر است. در شعر فارسی، این نوع تشبیه نمونه‌های فراوان دارد، اما به نظر می‌رسد که بهترین نمونه خود را در شعر حافظ یافته باشد. در اینجا «خاتم»، غالباً «خاتم سلیمان»، و در مرکز دایره‌ای است که از هر جانب به یکی از عناصر طیف معانی پیش‌گفته می‌پیوندد:

به جز شکر دهنی مایه‌هاست خوبی را

به خاتمی نتوان زد دم سلیمانی
(دیوان^{۲۴}، قصاید ص ۱۵)

گرچه شیرین دهنان پادشهان‌اند ولی

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
(همان، ص ۱۲۳)

دهان تنگ شیرینش مگر مهر سلیمان است

که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد
(دیوان، خانلری، ص ۳۵۰)

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
(همان، ص ۲۶۹)

با دعای شبخیزان ای شکردهان مستیز
در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی
(همان، ص ۳۱۵)

و اکنون می‌توان گوشه‌هایی از هنر حافظ را در بیت اخیر که به زیبایی تمام تشبیه پنهان و دل‌انگیزی را هم با خود دارد، بررسی کرد.

باید یادآوری و تأکید کنیم که ابیات غزل حافظ، در معنی اصلی و بنیاد کلی آن، چنان به یکدیگر در پیوسته است که بیتی را از میان غزل بیرون کشیدن و به آن پرداختن، آن را از حال و هوای طبیعی دورداشتن و عضوی را از پیکره اصلی خود بریدن است؛ اما، گاهی ضرورت وقت ایجاب می‌کند که به ناگزیر از خواننده درخواست کنیم که در چنین کاری با ما موافقت کند.

کلمات آشنای بیت چه بسا خواننده جوان را بفریبد که تمام معنی را دریافته است، اما این بیت، با همه روشنایی و آشنایی، بیت پرکار و پر نکته‌ای است، و چنان که خواهیم دید، هر یک از عناصر منظومه آن با پیوندی پنهانی و چند لایه یکدیگر را تقویت می‌کنند. نگاهی به بعضی از زوایای نیمه‌روشن بیت، شاید

جوانبی از کمال لطف و ایجاز، و تشبیه پنهان آن را بیش از پیش نشان دهد. در نگاه اول، پرسش این است که «چگونه است که گوینده، با چنین اطمینانی، مخاطب شکردهان خود را از ستیز و ستیزه با دعای شبخیزان برحذر می‌دارد؟» پاسخ، به توضیحاتی درباره چند کلمه بیت نیاز دارد: دعا: از این کلمه، علاوه بر معنای مشهور «خواندن، خدا را خواندن»، گاهی «نفرین کردن» نیز دریافت می‌شود، چنان‌که در این بیت مشهور سعدی (گلستان، ص ۷۸):

زورمندی مکن بر اهل زمین تا دعایی بر آسمان نرود
و البته ممکن است با وجود قرینه مناسبی، مانند «ستیزه کردن»، هر دو معنی را هم به یاد بیاورد.

شبخیز: [صفت به جای موصوف، و در القای معنی بلیغ‌تر از آن]، آن که شب برمی‌خیزد؛ شب‌زنده‌داری که نیم‌شبان و سحرگاهان به دعا برمی‌خیزد و خدا را می‌خواند [و به پندار اهل قدرت و نعمت، اعمال قدرتی از او انتظار نمی‌رود، حال آنکه در خلوت تنهایی و وقت خوش خداخوانی و پیوند با غیب، آرامش خاطر و اجابت دعا از لوازم کار اوست].
بس دعای سحر مونس^{۲۵} جان خواهد بود

تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری
(دیوان، ص ۳۴۱)

شکردهان: [صفت به جای موصوف]، آن‌که دهانش شکرین و شیرین است، شیرین‌دهان، شیرین‌زبان؛ زیباروی. در اینجا، [در تقابل با «شبخیز»]، نازنین و نازپرورد، نازپرورد تنعمی که از نیاز شبخیزان و از نوع و اثر دعای آنان بی‌خبر است و چه بسا که دعای نیم‌شبی آن‌ها را سهل بگیرد.

در پناه کسی یا چیزی بودن: با حمایت او از آفات محفوظ بودن، به یاری او از هر گزند در امان بودن. «در پناه کسی یا چیزی بودن» تعبیر روشن و آشنایی است، اما در اینجا ذکر آن برای این است که به یاد آوریم که این «یک اسم» در «خاتم سلیمان» که همه اعتبار «خاتم» و سلطنت و نبوت سلیمان از آن است، در واقع بر صفحه نگین کنده شده است^{۲۶} و علی‌رغم ارزش‌های خود، در ظاهر، این «اسم» است که در «پناه خاتم» است و نه «خاتم» در پناه اسم.
خاتم سلیمانی: «خاتم» سلیمان(ع)، در داستان‌های پیامبران و در ادبیات ما «خاتم»

دیگری است، چنان که سلیمان(ع) نیز در میان انبیا، خاصه انبیای بنی اسرائیل، از دیگران متمایز است:

سلیمان مانند پدر خود داوود، پیامبر خدا و پادشاه بنی اسرائیل، با قدرتی دینی و دنیایی بود، و حاکم بر وحش و طیر، توانا به فهم زبان حیوانات، صاحب تخت روان، و با این قدرت و سلطنت، وزیری صاحب علم مانند آصف بن برخیا داشت و در «انگشت سلیمانی»^{۲۷} او «انگشتی [ای] بود که همه مملکت سلیمان، مر آن انگشتی را به فرمان بودند؛ که نام بزرگ (= اسم اعظم) خدای، عزوجل، بر آن نبشته بود» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۴۲)، خاتم این انگشتی «از یاقوت سبز بود و جبرئیل آن را آورده بود» (عرایس المجالس، ص ۲۸۱) و «ملک سلیمان و نبوت به او پیوسته [نسخه: بسته] بود» (روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۷۷).

ابومنصور ثعالبی (م: ۴۲۹)، در ثمار القلوب (ترجمه فارسی، ص ۱۷۵)، در ذیل «خاتم سلیمان» آورده است:

ارجمندی و گرانمایگی و نفاذ امر را بدان مثل زند؛ و آن چنین است که چون آن انگشت از دست سلیمان رفت، سلطنتش نیز زوال پذیرفت و چون بازیافت، سلطنت به او بازگشت. بعضی گویند معجزه سلیمان، همانا انگشتی وی بود، چنان که از آن موسی، عصا بود. پس از سلیمان، پادشاهان به پیروی از وی انگشت شاهی برگرفتند و دفتر و دیوان را با آن مهر کردند.

با این مقدمه، روشن است وقتی مخاطب «شکردهان» شاعر، از خاصیت «یک» اسم خاتم سلیمانی آگاه باشد و نقش آن را در بود و نبود قدرت سلیمان به یاد آورد و همانندی خاتم (نگین) و دهان را بداند، چگونه باید از ستیز و ستیزه با «دعای شبخیزان» که به «هزار و یک اسم» آراسته است و هر لحظه «اسم»ی، بر دهان خدا خوان آنان نقش می بندد، پرهیزد.

هنوز بخش اعظم زیبایی های ناگفتنی بیت باقی است، خواندن دوباره بیت و تأمل در حال و هوای عاطفی «نهی» در آن و وجهه ملایم موسیقایی و از جمله قرار تکیه صوت بر «شین» و «سین»، شاید گوشه دیگری از آن را نشان دهد:

با دعای شبخیزان ای شکردهان مستیز در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی

پی‌نوشت‌ها

- ۱ - در زبان عربی «خاتم» و «خاتم» هر دو به کار رفته است و گاهی معنی آن‌ها نیز به هم نزدیک است، در اینجا تنها «خاتم» مورد نظر ماست، صورتی که در زبان فارسی به کار می‌رود.
- ۲ - «خاتم» در این صورت و معنی، با «عالم» قابل قیاس است که معنی آن را «ما یَعْلَمُ به الصناع» گفته‌اند. رک: تعریفات جرجانی، ۱۵۹. ابن رجب حنبلی در کتاب احکام النخواتیم (ص ۱۸)، طابع (= انگشتری، مهر) و قالب را هم، مانند خاتم، تابع قاعده «بناء آلات» گفته است.
- ۳ - «خاتم» در کلام الهی «خاتم النبیین [احزاب: ۴۰]» را هم، غالباً، به همین معنی «مهر» دانسته‌اند. رک: کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۸؛ روض الجنان ج ۱۵، ص ۴۳۲.
- ۴ - از همین نوع است گفته ابن رجب حنبلی (کتاب احکام النخواتیم، ص ۶۶) درباره نقش خاتم پیامبرانی مانند آدم و موسی (ع) و دیگران.
- ۵ - گفته‌اند روزی که پیامبر اکرم (ص) می‌خواست برای یکی از پادشاهان نامه بنویسد، یکی از اصحاب گفت، آنان نامه بی مهر را نمی‌خوانند، و از این رو آن حضرت دستور داد که مهری بسازند و نقش آن «محمد رسول‌الله» بود (رک: مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۵؛ صبح الاعشی، الجزء الثانی، ص ۱۳۲) و به گفته محمد بن عبدالخالق میهنی: «هرچه قصه (= شکایت، شکوائیه) بود، ختم آن و مهر زدن بر آن، پسندیده نیست، اما هرچه بیرون (= غیر از) این است، ختم در او ادب شمارند که گفته‌اند: کَرَّمُ الْکِتَابِ خَتْمُهُ». آیین دبیری، ص ۱۹.
- ۶ - گفته‌اند که در واقعه صلح ناگزیر امام حسن (ع) با معاویه، او ذیل نامه سفیدی را مهر زد و برای آن حضرت فرستاد. رک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۳؛ مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۷.
- ۷ - از جمله لطایفی که در این بیت سعدی هست، اشاره ظریفی است به این که «گل خاتم، ختام، موم» را که مهر بر آن می‌زدند، با عنبر و مشک می‌آمیختند و اصولاً در دستگاه بزرگان «رسم بستن سر نامه‌ها با شرابۀ ابریشم سیاه بود و مهر کردن آن با عنبر و مشک و یا گل سیاه آمیخته به عنبر». رسوم دارالخلافه، ص ۱۰۳.
- ۸ - مهر و نشان: در این ابیات حافظ، «مهر = نقش مهر» و «نشان/ نشان = علامت مختص صاحب مهر»، نقش‌هایی متمایزند، مانند «مهر» و «امضا» در نامه‌ها و مکاتبات امروزیان. سخن میهنی در ذیل «توقیع» مفهوم «نشان» مورد نظر ما را روشن می‌کند: «توقیع، و این رسم خداوندان فرمان است و توقیع بر دو گونه آید: یکی برای نشان بود، یکی برای فرمان. آن‌که برای نشان بود، کلمه‌ای بود در حمد ایزد، تعالی؛ چون الحمد لله علی نعمه، یا حسبی الله وحده و آنچه برای فرمان بود، فصلی بود موزج که بر همه مقصود نامه مشتمل بود». آیین دبیری، ص ۲۰. و نیز نک: نقشه المصنوع، ص ۸۳ (نشان کردن) و ۵۶۵ (توضیحات).
- ۹ - از پیشینه کلمه «نگین‌دان» همین بس که در بیتی از ازرقی هروی، شاعر قرن پنجم آمده و معروف است:
 زمرّد و گیّه سبز هر دو یکرنگ‌اند ولیک از آن به نگین‌دان کشند و این به جوال
 (دیوان ازرقی، ص ۵۰)

۱۰ - این که، گاهی به جای موم، در زیر نگین انگشتر، زهر یا ماده‌ای سمّی می‌ریخته‌اند، معروف است، داستان جعفر (یا: خالد) برمکی و زهرداشتن او در زیر نگین در *سیرالملوک* (ص ۲۴۰ - ۲۳۴) آمده و سال‌ها بعد از آن، سیدای نسفی (م: حدود ۱۰۰۱ق) گفته است:

نامدارم لیک عمر من به تلخی بگذرد زهر جای موم در زیر نگینم کرده‌اند
(دیوان سیدا، ص ۲۵۸)

و نیز رک: *تاریخ ثعالبی*، ص ۴۶۴ (شیرین و پنهان کردن زهر در زیر نگین)؛ *تاریخ الطبری*، ج ۱، ص ۳۱۶.

۱۱ - *ظهیر فاریابی* (دیوان، ص ۲۳۷ - ۲۳۶)، در خطاب به شمع (موم)، نیز به رابطه موم و خاتم اشاره دارد:

ای شمع به نشین که به پا ایستاده‌ای با ما نه در موافقت جام باده‌ای
این بوسه‌ها که بر لب مقراض می‌زنی دی بر نگین خسرو آفاق داده‌ای
۱۲ - رک: *مجمّل التواریخ و القصص*، ص ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۷؛ *کتاب احکام النخوتیم*، ص ۷۷-۶۴.

۱۳ - به همین دلیل در دستگاه خلفا و پادشاهان، «خاتم=مهر» انواع گوناگونی داشت و «دیوان الخاتم: دیوان مهرداری»، که گفته‌اند از روزگار معاویه تأسیس شد [رک: *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۶۶؛ *صحیح الاعشی*، جزء دوم، ص ۲۳۲]، مسئولیت حفظ آنها را داشت. در این دیوان، انواع مهرها و از جمله «مهر بزرگ» و «مهر کوچک»ی وجود داشت که نگهداری آنها به عهده افراد خاصی بود (رک: *کتاب الوزراء و الکتاب*، ص ۶۹). بیتی از صائب تبریزی (م: حدود ۱۰۸۱ق) نیز علاوه بر دلالت غیر مستقیم به وجود انواع مهرها، در زمان صفویان، به رابطه اعتبار و نوع و اندازه آنها اشاره می‌کند:

مرا بس است سویدای خال او صائب که مهر کوچک شه راست اعتبار دگر
(صائب، دیوان، ج ۵، ص ۲۲۶)

۱۴ - از این بیت امیر معزی (دیوان، ص ۶۵۹) می‌توان احتمال داد که «انگشتری ملک، خاتم پادشاهی» انگشتری خاصی بوده است که پادشاهان در روز جلوس به تخت پادشاهی و ایام خاص بر انگشت می‌کرده‌اند:

المنة لله که انگشتری ملک کردند دگر باره به انگشت سلیمان

و دلالت نخستین «خاتم الملک» (*ثمار القلوب*، ص ۶۳۰) نیز همین است.

۱۵ - افزوده‌ها از ماست. این گزارش را پیش از گردیزی، مسعودی در *مروج الذهب* (ج ۱، ص ۳۰۷) نیز آورده است، و ما در اینجا، «یاقوت» را به قرینه معنی و دنباله سخن و نیز با توجه به روایت مسعودی، افزوده‌ایم.

۱۶ - بعضی از نسخه‌های *تحفة العراقین* (رک: *تصحیح قریب*، ص ۴۵، و *تصحیح صفری آق قلعه*، ص ۴۷؛ هر دو در ذیل صفحه)، «حلقه» آورده‌اند، و آن نیز با اشاره به «حلقه» انگشتری و «موم» که «لعل نگین» را پاسبانی می‌کند، صحیح است.

۱۷ - از شاعران عرب، بشّار بن برد (م: ۱۶۸ق) معشوق را «خاتم الملك» گفته و گویی او را چنین می‌شناخته است:

ألا يا خاتم المُلك أَلذی أُمَلکْ لَوْ نَلتُهُ
فُوادی بک مَجنونٌ وَ لَوْ أُسْطِیعُ سَلْسَلتُهُ

(دیوان، ص ۲۰۲)

۱۸ - حداقل تمنای شاعر آن است که عکس مخاطب/ معشوق، که از نظر شاعر مانند «خاتم جمشید/ ... خاتم سلیمان» و با نقش اسم اعظم و همایون آثار است، بر لعل نگین او بیفتد و همه آرزوهای شاعر و از آن میان وصال معشوق را فراهم کند. نیز نک: آیینۀ جام، ص ۱۵۲-۱۵۰.

۱۹ - بنا بر نقل بعضی از محدثان، پیامبر اکرم(ص) خاتم را در انگشت کوچک (خنصر) می‌کرده است. رک: صحیح مسلم، ج ۳، ص، ۱۶۵۹ «باب فی لبس الخاتم فی الخنصر من الید»

۲۰ - این عبارت خاقانی که در آن نیز همین معانی به صورت دیگر تکرار می‌شود، ترجیح و صحت «تا» را تأیید می‌کند: «[خاقانی] به بوسیدن تویق لب آتش آلود را عنبر اندود کرد. گاهش چون مُلک سلیمانی به ملک دست راست سپارد تا خاتم دست چپ گرداند. گاهش چون حرز محمدی، به ملک دست چپ می‌دهد تا تعویذ دست راست سازد.» منشآت خاقانی، ص ۳۱۶.

۲۱ - با این که در منابع اولیه و معتبر حدیث اهل تسنن، پیامبر اکرم(ص) انگشت بر دست راست و چپ می‌کرده است (برای نمونه نک: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۵۷، حدیث ش ۵۸۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۵۹، ش ۲۰۹۵) و بعضی از علما آن را برای هر دو دست جایز دانسته‌اند (نک: فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۷۲)، بیشتر مذاهب اهل سنت دست چپ را مناسب انگشت دانسته‌اند و در متون فارسی گذشته، مانند منشآت خاقانی و گلستان سعدی، هم چنین می‌بینیم. نیز نک: سیرالملوک، ص ۱۳۰ (داستان خواجه نظام الملک و خان سمرقند).

۲۲ - در نوبرنامه (ص ۳۷) آمده است که چون نگین انگشت «پیروزه» باشد، «از بهر نامش را و از بهر عزیزی و شیرینی دیدارش» آن را به فال نیک می‌گرفته‌اند.

۲۳ - در شعر شاعران گذشته نیز مشابهت دهان و نگین مضمون مکرری است. مانند:

آن تنگ دهان تو ز بیجاده نگینی است باریک میان تو چو از کتان تاری است
(فرخی، دیوان، ص ۳۲)

آن کس که نگین لب تو یافت به صد جان در عرض وی انگشتی جم نپذیرند
(خاقانی، دیوان، ۶۱۴)

۲۴ - دیوان حافظ مورد مراجعه ما، حافظ به تصحیح علامه قزوینی است. مگر آنجایی که ضبط حافظ به تصحیح دکتر خانلری را صحیح‌تر دانسته‌ایم.

۲۵ - استاد دکتر خانلری در این بیت «حارس»، ضبط بعضی از نسخه‌ها را بر «مونس» روایت چند نسخه ترجیح داده است، (نک: حافظ خانلری، ص ۸۹۴)، حال آنکه «مونس» نامی متداول و رایج برای غلامان، هم معنی «حارس، نگهبان، خادم» را دارد و با «غلام» در مصراع دوم

- مناسبتی دارد و هم با توجه به بیت دیگر حافظ (دیوان، ص ۲۵۴) با زبان او سازگارتر است:
به راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی دعای اهل دلت باد مونس دل پاک
۲۶ - داوری کاشانی، یکی از گویندگان دوره صفویه، گفته است:
دلا مباحش چو نحس سپهر صدر گزین ز جای خویش فروتر نشین چو نقش نگین
رک: مکتب وقوع، ص ۱۸۹؛ هنر و مردم، س ۱۶، ۱۹۲ - ۱۹۱.
۲۷ - برگرفته از این بیت حافظ (دیوان، ص ۳۶۴):
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

منابع:

- ۱ - آیین دبیری: محمد بن عبدالخالق میهنی، به تصحیح اکبر نحوی، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ش.
- آئینه جام: عباس زریاب خوبی، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- ۲ - «بررسی شیوه‌های حکاکای و مهرکنی در دوره قاجار»: محمد صادق میرزا ابوالقاسمی - حسنعلی پورمند، مجله نگره، ش ۲۰، ۱۳۹۰ ش.
- ۳ - بوستان: به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹ ش.
- ۴ - تاریخ بیهقی: ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶ ش.
- ۵ - تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک فرس): ترجمه محمد خزائلی، نشر نقره، ۱۳۳۸.
- ۶ - تاریخ الطبری (تاریخ طبری): محمد بن جریر الطبری، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
- ۷ - تاریخ یعقوبی: ترجمه محمدابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۸ ش.
- ۸ - تحفة العراقین: خاقانی شروانی، به تصحیح یحیی قریب، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷ ش / به کوشش علی صفری آق قلعه، میراث مکتوب، ۱۳۸۷ ش.
- ۹ - ترجمه تفسیر طبری: به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۰ - ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب: ابومنصور ثعالبی، ترجمه رضا انزابی نژاد، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۱ - دیوان ازرقی هروی: به تصحیح سعید نفیسی، زوار، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۲ - دیوان امیر خسرو دهلوی: به تصحیح اقبال صلاح الدین، لاهور، ۱۹۷۲ م.
- ۱۳ - دیوان امیر معزی: به تصحیح عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۸ ش.
- ۱۴ - دیوان بشّار بن برد: با شرح و ترتیب قوافی مهدی محمد ناصرالدین، بیروت، [۱۹۹۱م] دیوان حافظ: به تصحیح قزوینی - غنی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷ ش / به تصحیح پرویز ناتل

- خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۵ - دیوان خاقانی: به تصحیح ضیاء الدین سجادی، زوار، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۶ - دیوان سیدای نسفی: به تصحیح حسن رهبری، الهدی، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۷ - دیوان سیف فرغانی، به تصحیح ذبیح الله صفا، فردوسی، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۸ - دیوان صائب: به تصحیح محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ - ۱۳۷۰ ش.
- ۱۹ - دیوان ظهیر فاریابی: به تصحیح امیرحسین یزدگردی، نشر قطره، ۱۳۸۱ ش.
- ۲۰ - دیوان فرخی سیستانی: به تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۲۱ - رسوم دارالخلافه: ابوالحسن هلال بن محسن صابی، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ، ایران، ۱۳۴۶ ش.
- ۲۲ - روض الجنان و روح الجنان: ابوالفتوح رازی، به کوشش محمدجعفر یاحقی - محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- ۲۳ - سیرالملوک [سیاستنامه]: خواجه نظام الملک طوسی، تصحیح هیوبرت دارک، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۴ - صحیح الاعشى: ابوالعباس احمد القلقشندی، مصر ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۳ م.
- ۲۵ - صحیح بخاری: تحقیق محمد ظهیر بن ناصر، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.
- ۲۶ - صحیح مسلم: تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۱ م.
- ۲۷ - عرایس البیان [قصص الانبیاء]: ابواسحاق ثعلبی، بیروت، بی تا.
- ۲۸ - قابوس نامه: عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر، به تصحیح غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۲۹ - کتاب احکام الخواتیم: ابن رجب الحنبلی، تصحیح و تعلیق ابوالفداء عبد القاضی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- ۳۰ - کتاب الوزراء و الکتاب: ابوعبدالله محمد بن عبدوس الجهشیاری، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلبی، قاهره، ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م.
- ۳۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار: ابوالفضل میبدی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱ ش.
- ۳۲ - کلیات سعدی: به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۶ ش.
- ۳۳ - گلستان: به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸ ش.
- ۳۴ - لطائف المعارف: ابومنصور ثعالبی، تحقیق ابراهیم الیاری، حسن کامل الصیرفی، دار احیاء الکتب العربی، بیروت، بی تا.
- ۳۵ - مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علی مسعودی، قم، دارالهجره، ۱۳۶۳.
- ۳۶ - مقدمه ابن خلدون: ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
- ۳۷ - مکتب وقوع در شعر فارسی: احمد گلچین معانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۳۸ - منشآت خاقانی: به تصحیح محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.

۳۹ - «مهرها، وسائل شناسائی روزگار کهن»: ملک‌زاده بیانی، مجله هنر و مردم، ش ۱۳۳، آبان ماه ۱۳۵۲ ش.

۴۰ - نفثة المصدور: شهاب الدین محمد خرزندی، تصحیح امیرحسین یزدگردی، نشر ویراستار، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۴۱ - نوروزنامه: [منسوب به] عمر خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری، طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش.

